

## 1- رابطه تعاملی بین فرهنگ و دولت و نقش دولت در تعالی فرهنگ

سیاست و فرهنگ هرگز از هم منفک نمی شوند. فرهنگ به سیاست وابسته نیست اما سیاست ها بدرجات ریشه در فرهنگ دارند. همه سیاست ها به فرهنگ وابسته اند سیاست کنونی و به طور کلی سیاست جهان جدید نیز پرورده فلسفه و ادب و فرهنگ است. فهم این قضیه از آن جهت دشوار است که اکنون سیاست در همه جا بر همه چیز سایه افکنده است و داعیه دارد که فرهنگ را راه می برد و آن را توسعه می دهد و همه مسائل را حل می کند. این ادعا از یک جهت موجه است. چنانکه بنا بر تعبیر رایج دولت ها و حکومت ها فرهنگ سازی می کنند. فرهنگ سازی به معنی ایجاد بعضی عادات در جریان توسعه و تحول زندگی در عصر تکنیک است. در این تعبیر فرهنگ به عاداتی که مردمان برای بهتر انجام دادن کارها و بهره مندی بیشتر از امکان های فنی و اداری به آنها نیاز دارند، تنزل می یابد. فرهنگ به این معنی کم و بیش در اختیار دولت و حکومت و موسسات و سازمان ها و خانواده هاست. اینها می توانند رسوم مناسب زندگی در زمان را بیاموزند و مردمان را به آن ها عادت دهند. چنانکه مردمان همیشه آداب و مناسک دین و اعمال اعتقادی را فرا می گرفته اند. با این تفاوت که اجرای آداب و مناسک دین صرف عادت نیست بلکه از پشتوانه اعتقاد و ایمان برخوردار است و اگر اعتقاد و ایمان نباشد آن اعمال را دینی نمی توان دانست. دولت و حکومت علاوه بر این آموزش ها، سازمان های آموزشی و پرورشی و دانشگاه ها و موسسات فرهنگی را در اختیار دارد و می تواند از طریق طراحی برنامه های درست راه پیشرفت علم راهموار سازد و شرایط مساعد برای پدید آمدن و انتشار آثار فرهنگی را فراهم آورد. با فراهم شدن چنین امکانی است که سیاست فرهنگی مطرح شده و در دهه های اخیر اهل فرهنگ و هنر کم و بیش به دولت و حکومت وابسته شده اند.

اما این وضع نباید ما را به اشتباه اندازد. کاری که دولت در زمینه فرهنگ می کند، لازمه سیاست جدید است. این کارها در حقیقت کار فرهنگی نیست بلکه اقدامی سیاسی است و به همین جهت سیاست فرهنگی خوانده می شود. همه دولت ها ناگزیر سیاست فرهنگی دارند. سیاست فرهنگی مجموعه دستورالعمل های سیاسی است که باید فضایی برای بسط فرهنگ به وجود آورد. اما همه سیاست های فرهنگی به یک اندازه این فضا را فراهم نمی آورند. بعضی دولت-ها و سیاست ها، فرهنگ را وسیله می پندارند و احیانا با نگاه امنیتی به فرهنگ می نگرند. نگاه امنیتی به فرهنگ از یکسو به اشتباهی که قبلا بدان اشاره شد باز می گردد یعنی کسانی که چنین دید و نگاهی دارند، فرهنگ را عادات و اعمالی می دانند که با قصد سیاسی صورت می گیرد و در حقیقت عمل سیاسی در ظاهر و لباس فرهنگ است. این نگاه از سوی دیگر مسبوق به ترس و نگرانی است. نگرانی از اینکه مثلا دشمنان یک فرهنگ زهر در ظرافت فرهنگ بیامیزند و قصد ویران کردن بنای فرهنگ دیگر کنند. هجوم و تهاجم فرهنگی یک واقعیت بی چون و چرای زمان ماست و تنها ما نیستیم که از همه سو مورد هجوم قرار گرفته ایم. همه جهان و حتی اروپا از تهاجم فرهنگی می نالد. اروپا از دهها سال پیش از رواج و شیوع شیوه زندگی آمریکایی شکوه داشت و از آن می نالید. حتی فیلمسازان اروپایی تسلط هالیوود را تاب نمی آوردند. تهاجم فرهنگی دو بخش دارد که یک بخش آن برنامه ریزی شده است و بخش دیگری از نوع هجوم قهری قوی به ضعیف است. در برابر بخش برنامه ریزی شده آن تا حدودی می توان چاره اندیشی کرد اما این تدبیر و چاره سازی با نگاه امنیتی و انتظامی صورت نمی پذیرد بلکه نحوی رجوع به فرهنگ و استمداد از آن است. از فرهنگ جز بمدد فرهنگ نمی توان دفاع کرد. تهاجم فرهنگی از راهی صورت می گیرد که باقوه قهریه مسدود نمی شود. پیداست که هر کشوری به نظم و امنیت نیاز دارد اما نگاه امنیتی به فرهنگ ربطی به امنیت ندارد و در مال امر به ضد امنیت مبدل می شود. نیروهای امنیتی و انتظامی و قضایی کارشان از کار مراکز فرهنگی و اهل فرهنگ جداست. اینها وقتی وارد عمل و اقدام می شوند که کار

فرهنگی پایان یافته است و دیگر اثر ندارد. فرهنگ امر شایع و ساری است و کارها و رفتارها با آن به هنجار می شود اما کار امنیتی و انتظامی و قضایی ناظر به انحراف ها و خلاف کاری هاست. این حدود و مرزها را باید مراعات کرد. در میان افراد و مأموران پلیس ممکن است اشخاص با فرهنگ و فرهنگی باشند همچنین پلیس می تواند به مطالعه جوانب فرهنگی ناهنجاری ها و تأثیر فرهنگ در ایجاد نظم بپردازد. اما کار پلیس کار فرهنگی نیست. چنانکه اهل فرهنگ نیز نمی توانند وظیفه پلیس را به عهده بگیرند و انجام دهند و اگر این کار آن و آن کار این را به عهده گیرد هر دو از همان ابتدا در می مانند. رابطه دولت و فرهنگ رابطه پشتیبانی دولت از اهل فرهنگ و فرهنگیان با استمداد از فرهنگ است. دولت فرهنگیان را یاری می کند و فرهنگ پشتیبان دولت و حکومت است. برقرار شدن نسبت صحیح میان دولت و فرهنگ موکول و موقوف به اینست که دولت سر بر آستان فرهنگ فرود آورد و قدر آن را بداند.

## 2- شعار دولت فرهنگی و فرهنگ غیردولتی

دولت، خوب دولت فرهنگی ست و اگر فرهنگ پشتیبان سیاست نباشد سیاست کار چندانی از پیش نمی برد. چنانکه گفته شد در جهان کنونی سیاست می خواهد مطلق باشد و قدرت خود را در همه جا و بر همه چیز بگسترده. اما این تمنی اگر تمنای محال نباشد بنیاد سیاست را ویران می کند. خطر بزرگی که قدرت سیاسی و علمی تکنیکی در جهان کنونی را تهدید می کند. گسیختگی رشته پیوند آن با سرچشمه ادب و فرهنگ و فلسفه و هنر است. دولت غیرفرهنگی و بی اعتنا به فرهنگ کلیت و جامعیت قضایا را در نمی یابد و آینده را نمی بیند و اقداماتش موضعی و اتفاقی و ناپیوسته است. در مورد فرهنگ غیردولتی هم عرض می کنم که این تعبیر، تعبیر مبهمی است. فرهنگ در همه جا و همیشه فرهنگ دولتی و حکومتی نیست هر چند که حکومت و دولت به فرهنگ وابسته اند و هر فرهنگی اقتضای وجود حکومت و سیاستی دارد و همه جا فرهنگ در قوام سیاست دخیل است. کتاب کافی و شاهنامه فردوسی و شفای بوعلی و مثنوی مولوی و گلستان و بوستان سعدی و ده ها و صدها اثر دیگر در تربیت ما و در سیاست کشور مؤثر بوده اند. اما نمی توان گفت که اینها تابع یا مدافع سیاست خاص بوده اند. مسئله این است که فرهنگ می تواند دولتی نباشد اما دولت، بی فرهنگ نیست هر چند که گاهی دولت ها و حکومت ها گرفتار سودای دستکاری فرهنگ و تطبیق آن با مقاصد سیاسی و ایدئولوژیک نمی شوند و نمی دانند راه دستکاری فرهنگ به هیچ مقصدی نمی رسد و شاید رونده این راه را از فرهنگ دور سازد. این سودا که فرهنگ را به میل خود و برحسب مقاصد و غایات سیاسی طراحی کنند و آن را بهر صورت که بخواهند درآورند به دیوار محال برمی خورد. ما با نور فرهنگ راه تاریخ و سیاست را می پیمائیم نه اینکه خود راهنما و مالک و صاحب اختیار فرهنگ باشیم این معنی که فرهنگ، فرهنگ انسانی است و از میان موجودات تنها انسان فرهنگ دارد موجب این سوءتفاهم شده است که انسان فرهنگ را هر طور که بخواهد می سازد. انسان فقط این مزیت را دارد که با فرهنگ رشد می کند و در فرهنگ بار می آید و از طریق تفکر، بنیاد فرهنگ را می گذارد و مستحکم می سازد. او موجودی فرهنگی است نه اینکه وجود و قدرتی بیرون از فرهنگ داشته باشد. فرهنگ مال و ملک و داشته ما نیست بلکه جزیی از وجود ماست ما یا فرهنگ با دیگران رابطه برقرار می کنیم و با برقرار شدن این نسبت است که سازمان ها به وجود می آید و سیاست قوام پیدا کند. چنانکه گفتیم در زمان ما اهل فرهنگ نمی توانند سیاست را نادیده بگیرند و سیاست هم ناگزیر باید به فرهنگ بپردازد پس فرهنگ غیردولتی معنی ندارد مگر اینکه تعبیری در برابر فرهنگ رسمی و ساخته و پرداخته حکومت و دولت باشد. در این صورت فرهنگ غیر دولتی به معنی فرهنگی است که از تعرض اغراض سیاسی مصون باشد و به ابزار سیاست تبدیل نشده باشد ولی فرهنگ ساخته و پرداخته دولت، در هیچ جا وجود ندارد یعنی حکومت فرهنگ ساز نیست. بلکه دولت و فرهنگ دوستان همراهند در این همراهی فرهنگ راهنما و راهنماست و به دولت در رسیدن به مقاصدش کمک می کند اما وسیله رسیدن به هیچ مقصدی بیرون از خود نمی شود.

## 3- در مورد نقش واقعی فرهنگ در حوزه سیاست و نقش شایسته آن

اثر فرهنگ در سیاست چنانکه باید روشن و معلوم نیست و وقتی در مورد معنی فرهنگ نمی توان به توافق رسید و هر کس از فرهنگ معنائی مراد می کند، چگونه می توان اثر فرهنگ در سیاست را شناخت. مردم در هر زمان و تاریخ به مقتضای امکان ها و شرایط عالمی که در آن بسر می برند سخن می گویند و عمل می کنند و طرح اجمالی هر عالمی ابتدا در نظر پیامبران و شاعران و متفکران پدیدار می شود. پس سیاست و نظام سیاسی و مدنی در درون عالم و با مدد دین و فرهنگ و تفکر قوام پیدا می کند. می بینیم که فرهنگ و سیاست دو امر بیگانه و مستقل از یکدیگر هم نیستند و حتی نمی توانند از هم جدا باشند. فرهنگ بدون اینکه به صراحت و روشنی بما یاد دهد که چه بگوئیم و چه نکنیم ما را مهیای درک امکان ها و شرایط می کند و باید و نبایدها را در نظر ما می آورد و راه ها را هموار و کارها را تا حدی آسان می سازد. اینکه رو کردن به فرهنگ و استمداد از آن چگونه ممکن می شود، مسئله ای است که سیاستمداران با فرهنگ باید به آن بیندیشند.

## 4- رویکرد انتخاباتی

من چون سیاسی نیستم، اجازه بفرمایید از موافقت و مخالفت نگویم. اهل فلسفه در بود و نبود و باید و نباید بحث می کنند و البته این بحث ها نتایج و آثار سیاسی دارد. در اینجا مطلب مهم این است که به جای موافقت و مخالفت با اشخاص از صفات دولت و حکومت شایسته بگوئیم. این کار آسان نیست ولی به هر حال بگوئیم که قدری به برنامه و راه آینده سیاست کشور بیندیشیم. امروز صبح از تلویزیون شنیدم که می گفت حکومت های دیگر در همه جهان طالب قدرتند و ما حکومت را برای خدمت می خواهیم. این یک ایدال است نه گزارش واقعیت. از جمله اوصاف کسانی که حکومت را برای خدمت می خواهند پرهیز از خود رأی و خود را ندیدن و هم دانستن با مردم و برخورداری از صفت مدارا و گوش دادن به سخن ناصحان و مراقبت در اعمال و گفتار و پند گرفتن از کار گذشتگان و دل بستن به قدرت و احترام از لفاظی و تقدیم حقیقت و راستی بر میل ریاست است. سیاستمداران دلبسته به حقیقت و خدمت در صورت اقتضا، قدرت را به کسانی که بهتر از آنان از عهده اداره کارها برمی آیند می سپارند و آن را بهر قیمت نمی خرند. اما فعلاً از این بحث بگذریم. شاید اظهار قبیل دعوی ها و داعیه هائی از آن قبیل که گفتیم اصلاً روا نباشد. زیرا در شرایط کنونی جهان، اثبات آن بسیار دشوار است و بعید نیست که بطلانش به آسانی و خیلی زود ثابت شود. در مقابل ایدال عظیم مذکور، من یک ایدال کوچک قرار می دهم و آن اینست که در هر مقامی هستیم خدمت به مردم را بکلی از یاد نبریم و برای حفظ مقام و مصالح شخصی و گروهی هر دروغی نگوئیم و به حریم و حرمت دیگران تجاوز نکنیم و نام این تجاوز را حفظ حریم دین و آئین و اخلاق نگذاریم. درک و پسند خود را میزان درستی و خوبی ندانیم. اشخاص و احزاب و گروه های سیاسی وقتی به یک کاندیدای ریاست جمهوری توهین می-کنند و تهمت می زنند و ناسزا می گویند نه به شخص بلکه به اخلاق آسیب می رسانند و اگر بنام دین برای از میدان بدر کردن خصم و رقیب بهر وسیله ای متوسل شوند و مخصوصاً اگر توهین خود را مقتضای ادای تکلیف دینی و تذکر و نصیحت دیگران را توهین به خود تلقی کنند، فضیلت و دین و شرف آدمی را خوار شمرده اند. این روزها روزنامه های ما پر از بدگوئی و زشت نمائی مخالفان است. کاش این بدگوئی ها و زشت نمائی ها به دین و اخلاق منسوب نمی شد و صفت قدسی پیدا نمی کرد. اگر کسی مدعی است که برای خدمت آمده است و قصد خدمت دارد یا از خادمان پشتیبانی می کند باید حداقل قواعد اخلاق را رعایت کند.

اکنون عدول از ضوابط کم و بیش در همه سو دیده می شود کاش می توانستیم چندان خویشتن دار باشیم که از یکسو به شخصیت اشخاص و زندگی خصوصی آنان کاری نداشته باشیم و از سوی دیگر هر نقدی را سیاه نمایی نخوانیم. اگر کسی سفید را سیاه نشان دهد بسیار آسان است که بدبینی او را آشکار کنند. نشان دادن سفیدی ها نه فقط دشوار نیست بلکه دل های مردمان را شاد می کند و مشیت سیاه نماها را باز می کند. نکته ای را که کمتر به -آن توجه می کنیم اینست که ما تا کنون هرگز برنامه سیاسی - اقتصادی نداشته ایم و اگر کاری شده است نتیجه تصمیم ها و تلاش های موقعی و باقتضای درک و دریافت شخصی سیاستمداران و متصدیان امور بوده است. سیاهی ها همه مربوط به بی برنامه بودن و شهودی عمل کردن است. برنامه های هفت ساله و پنج ساله صرفاً نام برنامه داشته اند و اگر برنامه بوده اند، برنامه صرف هزینه ها بوده اند و مگر می شده است که بخشی از بودجه، عاید از درآمد هنگفت نفت صرف سرمایه گذاری در تکنولوژی های بنیادی نشود. (کاش نمی توانستید بگویید دیدیم که شد) اکنون ما به برنامه در آموزش و پژوهش و در اقتصاد و روابط و مناسبات ملی و بین المللی نیاز داریم و اگر حکومت های جهان را فاسد و ظالم و تابع صرف سودای قدرت می دانیم، باید کار کشور را چنان تدبیر کنیم که خلافتاری و اعتیاد و دیگر آفات اجتماعی کم و ناچیز شود. سازمان اداری ناکارآمد کنونی نظم و سامان درست پیدا کند و در خدمت مردم در آید. مدرسه استعداد پرور شود و دانشگاه دانشمند و صاحب نظر پرورد و نظم اقتصادی بنا شود و سیاست به اخلاق و فرهنگ رو کند. با این مقدمات رئیس جمهور باید، شخصی با فرهنگ و مطلع از اوضاع کشور و جهان و آینده نگر و مال اندیش و غوغا گریز و صبور و متأمل باشد و اوقات خود را صرف کار کشور کند و وقت خدمت را در غوغا و هیاهو و نزاع های بیهوده هدر ندهد. ما اگر می خواهیم مثال و نمونه برای دیگران باشیم، باید بکوشیم جامعه و کشوری بسازیم که نه صرفاً در داعیه ما بلکه در چشم مردمان مثال باشد. اگر چنین مثالی ساخته شد هیچ دشمنی تاب دشمنی با آن ندارد. رئیس جمهوری اگر دوستدار جامعه و حکومت مثالی است باید در تحقق آن بکوشد. تهیه و مقدمات این امر و توفیق نسبی در این راه دشوار جز عزم استوار مبتنی بر ایمان می خواهد و جز بمدد صبر و تأمل و تحقیق و برخورداری از مشورت صاحب نظران و خیرخواهان و همراهی و همکاری مردم و اعتماد ایشان میسر نیست.